

تاریخ بختیاری

نوشته: سرهنگ ابوالفتح اوژن بختیاری

« ۲ »

پس از آن شاه طهماسب میرجهانگیر خان نامی را که یکی از نجبای ایل مذکور بود بشرط تحویل سالیانه هزار رأس قاطر بدربار بحکومت آنجا تعیین و پیشوایی آلوس بختیاری را باو واگذار نمود و از اینموقع بود که بختیاری بدو قسمت مجزا که چهارلنگ و هفتلنگ باشد منقسم و موسوم گردید و همین مجزا شدن ایل بختیاری و منقسم شدن بدو قسمت هفتلنگ و چهارلنگ موجبات دو دستگی شدیدی بین آنها را فراهم کرد و بطوریکه بعداً خواهیم دید مدتها جنگهای خونین بین این دو تیره اتفاق افتاده و دائماً باهم در حال جنگ و جدال بوده اند و این دو تیرگی و دشمنی حتی تا زمان ظهور حسینقلی خان ایلخانی هم ادامه داشته است ولی با ظهور ایلخانی کم کم دشمنی آنها از بین رفت و با سیاستی خاص و وصلت های خانوادگی دشمنی آنها را بدوستی کامل مبدل ساخت و هر دو قسمت را تحت یک حکومت و مقررات واحد در آورد .

قبل از شرح و ادامه تاریخ بختیاری و عملیات و کارهای میرجهانگیر خان مذکور بهتر است مختصراً بشرح طوایف هفتلنگ و چهارلنگ و وجه تسمیه این دو پیردازیم .
بطوریکه قبلاً گفته شد لر بزرگ در زمان میرجهانگیر خان بدو قسمت هفتلنگ و چهارلنگ منقسم گردید و هر یک از این دو قسمت نیز بچهار تیره تقسیم شده و هر تیره هم بشعب مختلفیته نامیده شده است باین شرح :

۱ - هفت لنگ

تیره ها :	دینارانی	بابادی	بختیاروند
دور کی			
شعبه‌ها یا طوایف :			
زراسوند	اورک	عالی انور	عالی جمالی
اسیوند	نوروزی	عالی ور	علاءالدین وند
موری	شالو	عکاشه	بلیوند
قندعلی	بندونی	راکی	تردی
بابا احمدی	خواجه	ململی	معموری
آسترکی	کشی خانی	سلهچین	

۲ - چهار لنگ

تیره ها :	موگونی	کیومرثی	ممیوند
محمود صالح			
شعبه‌ها یا طوایف :			
آردنپائی	بیرگونی	عالی جعفری	بسحق
ممتازی	شیخ سمید	بابا جعفری	گرگیوند
آلداود	کاقلی	غریبوند	جلیوند

وباز هر يك از این شعبه‌ها منقسم بقبايل و عشیره‌هائی میشوند که ذکر کلیه عشایر و قبائل جزء و طوایف و تیره‌های دیگر موجب تطویل کلام خواهد بود .

وجه تسمیه هفت لنگ و چهار لنگ

وجه تسمیه هفت لنگ بدرستی معلوم نیست ولی مسلماً این وجه تسمیه را که مرحوم حاج علیقلی خان سردار اسعد در تاریخ بختیاری ذکر کرده است بهتر میتوان قبول نمود و بمنطق و عقل هم نزدیکتر میباشد .

سردار اسعد مینویسد: از آنجائیکه بنیچه مالیاتی ایلات روی حیوانات بسته میشده مثلاً بختیاری با مادیان قشقائی باگوسفند شاهسون باشتر، معلوم میشود در عهدی که مالیات برای بختیاری بسته میشده بنیچه سه مادیان برای او تعیین گردیده است که هفت پا سهم هفت لنگ و چهار پا سهم چهار لنگ و یک پا هم تخفیف داده شده یا مالیات متفرقه که

منظور سهم سایر ایلات و عشایری باشد که باین ایل مهاجرت نموده یا پناهنده شده‌اند بنابراین روی اصل مالیات مقررہ این دو طایفه بهفت‌لنگ و چهارلنگ موسوم شده‌اند و مابین این دو طایفه از همان ابتدا جنگ و خصومت شدیدی ایجاد شد و از همدیگر کشت و کشتارهای زیادی نموده‌اند که بعداً شرح داده خواهد شد .

وجه تسمیه دیگری هم از آقای حسین پژمان شاعر شیرین سخن بختیاری شنیده‌ام که عبارت از این است که در لغت کلمه اولنگ بمعنی مرتع آمده است و بنا بر این هفت‌لنگ و چهارلنگ بنا بر مشروحہ فوق روی اصل مراتع هفت‌گانه و چهارگانه ایلات مذکور بطوایف هفت‌لنگ و چهارلنگ معروف شده‌اند ولی این نظریه بنظر بسیار ضعیف می‌آید و شخصاً نیز باین توجیه معتقد نیستم .

سد گوهرنگ و میر جهانگیر خان بختیاری

صاحب تاریخ عالم‌آرای عباسی مینویسد: آب گوهرنگ بختیاری دو چشمه است یکی موسوم به ماربر دیگر موسوم بچشمه محمود کر و همین چشمه است که وقتی وارد صحرای عربستان شود رودخانه کارون را تشکیل میدهد و از طرف دیگر که بسوی اصفهان جاری میشود زاینده‌رود میشود و چون از منبع تاشط‌العرب زمین‌از هردو طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی را مشروب نمیسازد و منفعتی بمزروعات آنحدود نمیرساند پادشاه صفوی اراده نمود که آن آب را بدار السلطنه اصفهان وارد نماید و مضاف زاینده‌رود گرداند که اهالی در خشکسالی از قلت آب تنگی نکشند و باعث ازدیاد معموری واحداث مزارع و بساتین گردد .

میر فضل‌الله شهرستانی که وزیر آن ملک بود قبل از شاه‌عباس کبیر باین خدمت مأمور شد چون کوهی رفیع در میان میباشد که بدون کندن آن عبور آب ممکن نیست کارکنان یکبارہ مایوس گشته دست از کار کشیدند . میر فضل‌الله نقب‌ها در آن کوه کند و چاه‌ها داد حفر نمودند تا بجائی رسید که سنگ مانع کندن شد و متوقف ماند . شاه‌عباس کبیر بدان سر شد که خیال شاه مرحوم را بانجام رساند مهندسان و معماران مکرر باین مقصود فرستاد جماعتی کوفه‌نظران سخنانی معروض میداشتند که مانع این کار شوند دو سال بعد از جلوس محب‌علی بیگ‌لله غلامان را که رئیس ابنیه سلطنتی صفاهان بود، چند نفر مهندس‌کاردان و مردان صاحب وقوف بدان مأموریت نامزد کرد که اگر بندی بارتفاع هشتاد ذرع در جلو آب شود که آب بقدر آن بلندی گیرد و کوهی را که سد راه اصفهان است یکسد و پنجاه اینچ عمق و سه‌هزار ذرع طول حفر نمایند محتمل است که آب باینطرف ریزد .

لله بیگ تمهید نمود که در عرض چهار پنج سال این خدمت را بانجام رساند حسب الامر شروع بکار نمود چون امری دشوار بود همت پادشاهی بدان سر شد که بیمن

الطاف الهی و امداد سورعینی این داعیه از قوه بفعل آید و آب مذکور در زمین صفاهان جاری شود اما فاتح این امر را لله بیک نمیدانست لهذا در سال ۱۰۲۹ هجری امامقلی خان امیرالامرای فارس را سرکار حفر نمود. و حسین خان حاکم لرستان را بخدمت او مأمور داشت و میرجهانگیرخان بختیاری را که ریاست تامه ایل بختیاری را داشت بسرکار بندبستن فرمود مقرر فرمود مشارالیه باجماعتی از ایل مذکور دامن همت بکمر زد انجام این امر را بعهده گرفت اخراجات سامان و سرانجام مصالح بایشان داده شد و حکم شد که عموم مردم صفاهان و الوار بختیاری آنحدود بکار برداخته اجرت ستانند.

بالجمله امرای مزبور بفرسوده شاه ایران روی براو نهاده شروع بکار نمودند جمعی را عقیده این بود که جریان این آب بزمین صفاهان تعذر دارد زیرا که ممکن است در این کوهی که سد راه است سنگ بک، پارچه پیش آید که بریدن آن مقدر نباشد بمالوه چون ولایت سردسیر است سالی زیاده از چهار پنج ماه از شدت سرما و یخبندان نمیتوان کار کرد برای این تقدیر کار پنج ساله در بیست سال پیش نمیرود و لشکر کشی باطراف نیز مانع پیشرفت این کار است.

در سال ۱۰۳۰ هجری شاه عباس محض تشویق امرا و سرداران که باین خدمت مأمور بودند شخصاً بطرف چشمه کوه رنگ شتافت تا بر رأی المین مشاهده فرماید پس از آنکه موکب های یونی بدان سرزمین رسید هر یک از امراء را بمراحم شاهانه خرسند فرمود و در اجرای مقصود تأکیدات بلینه نمود.

نگارنده در سال ۱۳۴۰ شمسی برای تماشای سد کوه رنگ عازم آنجا شدم و نتیجه عمل مهندسین و کارکنان زمان صفویه را بر رأی المین مشاهده نمودم تصادفاً همان کوهی که شکافته اند و از قله آن تاهشتاد ذرع پائین آمده اند هنوز بین ساکنین آنجا بکوه کارکنان معروف است و اگر پیش آمدهائی در همان زمان شاه عباس کبیر پیش نیامده بود حتماً آن شکاف یا دهنه تا پائین کوه رسیده و نتیجه قلعی بدست آمده بود مسلماً جنگهای با عثمانی باعث شده که این کار متوقف شود و سردارانی که مأمور این کار بوده اند بجهت فراخوانده شوند.

مطلب مهمی که مربوط باین داستان است و تذکر آنرا لازم میدانم این است که از آقای علی صالح خان پسر مرحوم سردار ظفر بختیاری شنیدم که اظهار می داشتند در چهل و پنج سال قبل از این روزی که باتفاق چند نفر برای شکار کبک بآن کوه رفته بود ضمن گردش و راه پیمائی در همان شکاف کوه کارکنان یعنی در همان قسمتی که هشتاد ذرع بطرف پائین و با عرض بیش از بیست و پنج ذرع شکافته شده است ناگهان جلوی پای خود نوك تیشه ای را می بیند پس از ملاحظه و کندن زمین مشاهده مینماید که یک بسته تیشه آهنی دوسر پادسته های چوبی که البته سر تیشه ها زنگ زده و دسته های چوبی آنها اندکی پوسیده بوده است بتعداد بیست و پنج عدد از زیر خاک بیرون می آید بنا بر این آنها را میبرد ده چشمه و از نظر سردار ظفر می گذراند.

حکومت خلیل خان بختیاری برادر میرجهانگیر خان

در سال ۱۰۳۷ هجری قمری شاه عباس کبیر حکومت و امارت قسمتهایی از بختیاری را پس از میرجهانگیر خان برادر او خلیل خان واگذار نمود مشارالیه نیز از امرای بزرگ شاه عباس بود که بلبخانی ورتبه ولایت و ریاست و مرتبه امارت ممتاز آمده است. مرحوم سردار اسعد در کتاب تاریخ بختیاری شرحی درباره این شخص نیز نوشته است که اینک بشرح آن میپردازم :

در سردشت نزدیکی دزفول عمارتی عالی بنا نمود گویند که در وقت بنای این عمارت بحکم او عمله از بختیاری مجاناً بکار میپرداختند و وقتی یکی از کارگران نتوانست حضور بهم رساند زنش را بجای او بکار واداشتند .

در موقعی که خلیل خان سر باز دید بتماشای عمارت آمد آن زن را طلبید و سؤال کرد که چگونه در میانه دوهزار عمله اجتناب ننمودی و با پاچه های بالا زده گل میگریفتی و از دیدن من یکنفر کناره گرفتی جواب داد من میان این جماعت یکنفر مرد ندیدم تمام زنان ریشدارند اگر نه زیر بار این ظلم تو نسبت بچون من زنی نمیرفتنند .

این سخن یک هیجان غریبی بآن جماعت دست داده باچوب و بیل و سنگ بر سر خلیل خان ریخته او را پاره پاره نمودند این سلسله خوانین عمارت سردشت و بنه مار که محل دیگری است در قشلاق بنا نمودند و عمارت دیگری در دیمه و دیگری را در چوگاگرک بیلاق بنا نمودند که در حال ویرانی است .

خلاصه این بود شرحی که مرحوم سردار اسعد مختصراً در کتاب خود ذکر نموده ولی از دیدن همین آثار مخروبه و درهم فروریخته میتوان حدس زد که خوانین مذکور در آن زمان علاوه بر قدرت ایلی متمدن هم بوده اند چه که در بعضی قسمتهای مخروبه این بناها آثار میدان چوگان بازی و حمام های عالی که مخصوص طبقه سلاطین آن زمان بوده است مشاهده میشود و گذشته از اینها از اعقاب همین خوانین بختیاری بودند که بعداً در غاغله افغانه نیز از آنها ذکری بمیان آمده منجمله قاسم خان بختیاری است که یکی از سرداران زمان شاه سلطان حسین صفوی بوده و همینطور در زمان نادر شاه افشار و کریم خان زندا بوالفتح خان پسر قاسم خان فوق الذکر که حکومت اصفهان را داشته و بدست علیمردان خان چهارلنگ کشته شد از این خانواده بوده است و علیمردان خان مذکور نیز که چندی بسلطنت ایران رسیده و همچنین ابدال خان که مدت ها در خاک فریدن به آغامحمد خان قاجار مصاف میداد از خوانین چهارلنگ بختیاری بودند .

در زمان محمد شاه هم محمد تقی خان چهارلنگ ظهور نمود که از خانواده علیمردان خان بوده شرح حال و رشادت های او را یکنفر سیاح انگلیسی بنام لایارد مفصلاً

برشته تحریر درآورده که بعداً برای نمونه مختصری از ترجمه آنرا بمناسبتی در این تاریخ ثبت خواهیم نمود .

حیدر یا سر سلسله خوانین فعلی بختیاری

درست مقارن اوقاتیکه میرجهانگیرخان بختیاری و برادرش خلیلخان بین سالهای ۹۷۴-۱۰۳۷ هجری قمری ریاست بختیاری را بعهده داشتند و بختیاری را هم به دو قسمت هفتلنگ و چهارلنگ تقسیم کرده بودند تاریخ اجداد خوانین فعلی بختیاری شروع میگردد که اینها نیز رفته رفته بر ریاست طوایف هفتلنگ رسیده و بمروور زمان بطوریکه بعداً خواهیم دید چهارلنگ را نیز مطیع و منقاد خویش ساخته بر کلیه ایلات بختیاری حکومت یافته اند و دوران ریاست آنان تا کنون که در حدود چهار قرن است ادامه دارد .

حیدر که گویا بعلت مؤف بردن چشمهای او بحیدر کور معروف بوده است از طایفه پاپی لریستان بود که خانواده او در آنجا ریاست داشتند و علاوه بر ریاست مورد احترام نیز بوده اهالی لریستان عقیده و ایمان خاص باین خانواده که معروف با جاق بودند ابراز میداشتند حالاهم افراد ایل بختیاری بخوانین خود پدیده احترام مینگردند و لقمه نمیکشوند و آنها را بنام شفا یادوا بخانه های خود برای مریض میبرند .

واما راجع بعلت قتل و کشتار برادران و پدر او و گریختن خود او بخاک فعلی بختیاری بطوریکه شرح داده خواهد شد موضوعی شایع است که نباید بدون مأخذ هم باشد و آن این است که یکنفر زن جوانی که باشوهر خود اختلاف خانوادگی داشته است بخانه پدر حیدر پناهنده میشود و از او تقاضای کمک مینماید ولی چون بسیار جوان بوده است بطایفه شوهر و طایفه پدری آن زن بر میخورد و همین مسئله موجب اختلاف شدید خانوادگی میگردد و رفته رفته آتش اختلاف و چند دستگی بالا میگیرد تا اینکه در نتیجه یک دندگی زن مذکوره که حاضر باصلاح باشوهر خود نمیشود و فشار و اعمال قدرت پدر حیدر که میخواست است حتی الامکان رضایت آن زن فراهم گردد طایفه شوهر و همچنین طایفه پدر او باصلاح لر بغیرت میشوند و دسته جمعی بخانه پدر حیدر و برادران او حمله میکنند و تمام آنها را از دم تیغ میکذارند تنها کسی که از آن خانواده نجات پیدا میکند همین حیدر بوده است که او هم در آن موقع خارج از قلمه بوده و توانسته است فرار کند .

خلاصه روزیکه این شخص یعنی حیدر بشکار رفته بود و در حال مراجعت از شکار بود و هنوز بخانه نرسیده بود نوکرش با او خبر داد که دشمنان بقلعه آنها حمله کرده پدر و شش برادرش را بقتل رسانیده و در جستجوی او هم میباشند .